

نقدی بر کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی» عباسعلی

وفایی

اصغر شهبازی^۱

چکیده

در سال‌های اخیر با تکیه بر نظریات زبان‌شناسی، زبان‌شناسان و دستورپژوهانی همچون باطنی، صادقی، ارزنگ، مشکوه‌الدینی، غلامعلی‌زاده، وحیدیان کامیار، عمرانی، حق‌شناس و طیب‌زاده کتاب‌هایی در توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی نوشته‌اند که اغلب این کتاب‌ها، به‌عنوان منبع درسی در مدارس و دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند. در همین راستا یکی از پژوهشگرانی که با جدیت و علاقه وافر به نوشتن کتاب‌های دستور زبان روی آورده، عباسعلی وفایی، استاد دانشگاه علامه طباطبایی تهران است. وفایی در سال‌های اخیر چند کتاب، درباره دستور زبان فارسی نوشته که از آن جمله‌اند: دستور زبان فارسی، دستور کاربردی متن ادبی، جستارهایی در زبان فارسی، دستور تطبیقی و کتاب دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی. کتاب اخیر در یک مقدمه و پنج فصل در سال ۱۳۹۲ از سوی انتشارات سخن به چاپ رسیده و بنا بر گفته نویسنده، بر اساس واحدهای زبان فارسی نوشته شده‌است. از آن‌جا که این کتاب به‌عنوان یکی از منابع دستور زبان فارسی (۱) در برنامه درسی دانشگاه فرهنگیان، در نظر گرفته شده، نگارنده در این مقاله بر آن شد تا با روش تحلیل محتوا (رویکرد توصیفی-تحلیلی)، این اثر را نقد و بررسی کند. در این بررسی مشخص شده‌است که کتاب، کاستی‌های قابل‌توجهی دارد. در جای‌جای این اثر، بیش از ۴۵ مورد «اشکالات املایی و نگارشی» دیده می‌شود. در صفحاتی هم «اشکالات مبنایی و توصیه‌های غیرعلمی» شناسایی گردیده که مشخصاً به ۲ موردشان اشاره شده‌است. به‌علاوه، بیش از ۱۱۰ مورد «اشکالات علمی و تخصصی» در این کتاب به چشم می‌خورد که انتظار می‌رود در آینده به‌وسیله مؤلف برطرف شوند.

کلیدواژه‌ها: دستور زبان فارسی، دستور آموزشی، «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی»، عباسعلی

وفایی

^۱استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران asgharshahbazi88@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۷/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰

وقتی کسی زبانی را فرامی‌گیرد، نخست تعدادی قاعده و واژه می‌آموزد. سپس به کمک آن قواعد و واژگان، مفاهیم ذهنی خود را در قالب جملاتی بیان می‌کند؛ به عبارت دیگر، دستور زبان، مجموعه اصول، قواعد، مفاهیم و تعاریفی است که اهل هر زبان در کودکی و به‌طور ناخودآگاه فرامی‌گیرند و از آن‌ها برای فهمیدن سخن دیگران و سخن‌گفتن استفاده می‌کنند. و تمام تلاش دستورنویسان این است که سازوکار این مجموعه را کشف و توصیف و تبیین کنند. به این دستور ناخودآگاه، «دستور خودآموخته» می‌گویند؛ دستوری که در بخش ناخودآگاه ذهن قرار دارد و امری فردی است، ماهیت خودکار و شمی دارد و زبان‌شناسان بین آن و دستوری که دستورنویسان تهیه می‌کنند، تفاوت‌هایی قائل هستند. از جمله این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

الف) دستور خودآموخته، ناخودآگاه است؛ اما دستور آموزشی، خودآگاه است.
ب) دستور خودآموخته، درونی است و به فردی شدن تمایل دارد؛ ولی دستور آموزشی، بیرونی است و به سوی هنجارهای جمعی و یک‌دست شدن گرایش دارد.

ج) دستور خودآموخته، خودکار و شمی است؛ حال آن‌که دستور آموزشی، خودکار نیست و آموختنی است.

د) دستور خودآموخته، کامل است؛ اما دستور آموزشی، ناقص است و به تمام جوانب نمی‌پردازد (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۷: ۴-۵).

به دنبال این مطالب، این پرسش پیش می‌آید که اگر اهل هر زبانی، دستور زبان خود را از کودکی و به‌طور ناخودآگاه می‌آموزند، دیگر چه ضرورتی دارد که همان دستور را در بزرگسالی بیاموزند؟ زبان‌شناسان در پاسخ به این سؤال می‌گویند:

الف) اگرچه دستور خودآموخته، کامل است؛ اما دستور زبان، گفتاری و گاه غیررسمی (عامیانه) است و در آن شکستن و کوتاه‌کردن واژه‌ها و حذف عناصر سازنده جمله، عادی است. چنین دستوری برای ارتباطات عادی و آبی مناسب است؛ ولی استفاده از آن در اموری چون ثبت قراردادهای و مناسبت‌ها، حفظ و انتقال تاریخ و فرهنگ شایسته نیست.

ب) دستور زبان خودآموخته، در حکم توانشی است که خودبه‌خود و به‌مرور زمان در بخش ناخودآگاه ذهن شکل می‌گیرد و خودکار عمل می‌کند. چنین کارکردی هرچند در تولید زبان و درک آن مؤثر است، اما نمی‌تواند جای علم به زبان را بگیرد. علم به زبان و آگاهی از آن، منوط به کشف و توصیف همان دستور خودآموخته است و اصلاً کار علم همین است که آموخته‌های ناخودآگاه و شمی بشر را از بخش ناخودآگاه به بخش خودآگاه ذهن بیاورد و با بررسی و تحلیلشان، قوانین حاکم بر آن‌ها را کشف و توصیف کند (همان: ۶).

یکی از پژوهشگرانی که به‌ویژه در دهه نود به نوشتن کتاب‌های دستور زبان فارسی روی آورده، دکتر عباسعلی وفایی، استاد محترم دانشگاه علامه طباطبایی تهران است. دستور زبان فارسی (۱۳۹۰ الف)، دستور کاربردی متن ادبی (۱۳۹۰ ب)، جستارهایی در زبان فارسی (۱۳۹۰ ج)، دستور تطبیقی (۱۳۹۱) و دستور توصیفی براساس واحدهای زبان فارسی (۱۳۹۲)، از جمله کتاب‌های دستوری است که وفایی در دهه نود نوشته‌است.

کتاب «دستور توصیفی براساس واحدهای زبان فارسی» وفایی در یک مقدمه و پنج فصل (در ۲۹۶ صفحه) از سوی انتشارات سخن به چاپ رسیده‌است. بنا بر گفته مؤلف، او این کتاب را برپایه واحدهای زبان فارسی، از جمله تا واج نوشته‌است. از این منظر، وفایی پژوهش منظمی را در نظر داشته و کتاب، مطابق یکی از رایج‌ترین شیوه‌ها فراهم آمده‌است.

نگارنده سطرهای حاضر، کتاب «دستور توصیفی براساس واحدهای زبان فارسی» را در یکی دو نیم‌سال و بنا بر تکلیف برنامه درسی دانشگاه فرهنگیان، به‌عنوان منبع درس دستور زبان فارسی (۱) به دانشجویان معرفی کردم. در حین تدریس، بارها با پرسش‌هایی درباره برخی از مطالب این کتاب روبه‌رو شدم. پیگیری آن پرسش‌ها و رسیدن به جوابشان، نهایتاً به فراهم آمدن یادداشت‌هایی منتهی شد که در قالب مقاله پیش رو عرضه می‌شود. بنابراین، هدف ما در این جستار، مطالعه انتقادی کتاب مد نظر و شناسایی و بیان اشکالات و کاستی‌های آن است تا از این رهگذر، عیوب کار برطرف شود. با این امید که نویسنده محترم از مطالب مطرح شده در جهت بهبود کار استفاده کند.

ادبیات و پیشینه پژوهش

در سطرهای پیشین، کوشیدیم تا نشان داده‌شود که یادگیری دستور زبان یا علم به زبان یا کشف و توصیف آموخته‌های ناخودآگاه زبانی فرد، امری ضروری است. دستوری که این هدف را دنبال می‌کند، دستور تعلیمی (Grammar Pedagogy) نام دارد. چنین دستوری به زبان‌آموزی کمک می‌کند و البته نوشتن و تهیه آن، کار آسانی نیست (فرشیدورد، ۱۳۷۵ الف: ۳۶۷). کسانی که می‌خواهند دستور تعلیمی بنویسند، دست‌کم باید از چند موضوع آگاه باشند که مهم‌ترین آن موضوعات عبارت‌اند از:

۱- آگاهی از جایگاه دستور زبان در گستره علوم امروز

امروزه دستور زبان، تافته جدابافته‌ای نیست که کسی بخواهد از سر علاقه صرف یا تفنن به آن بپردازد. اکنون در پرتو مطالعات گسترده زبان‌شناختی، مشخص شده که دستور زبان، بخشی از دانش زبان‌شناسی است و از همین رو کسی که می‌خواهد دستور زبان بنویسد، باید آن را در چارچوب و مبانی این علم بررسی کند. این امر هم مستلزم آن است که محقق با زبان‌شناسی و رشته‌های مرتبط با آن آشنا باشد. دست‌کم بداند که زبان و به تبع آن، دانش زبان‌شناسی دارای

ابعاد و وجوه گوناگون است؛ وجوه و ابعادی که بدون آگاهی از آنها نمی‌توان به پژوهش در این زمینه پرداخت. در این جا برای نشان دادن جایگاه دستور زبان در دانش زبان‌شناسی به برخی از وجوه و ابعاد این رشته اشاره می‌کنیم .

زبان‌شناسی زبان را نظامی مرکب از چند نظام خردتر می‌داند؛ نظام‌های هدمندی که به قصدی مهم در دل یک نظام بزرگ‌تر کار می‌کنند و اهمیت آن نظام کلان‌تر، در همکاری و هماهنگی همه‌جانبه این نظام‌ها با یکدیگر است. بر همین اساس، می‌توان گفت به تعداد نظام‌های تشکیل‌دهنده نظام بزرگ زبان، شاخه‌ها و رشته‌های زبان‌شناختی وجود دارد. شاخه‌ها و رشته‌هایی که کار هر یک از آنها، مطالعه بخشی از آن نظام بزرگ است؛ به این ترتیب که گروهی به مطالعه در فلسفه، ماهیت و چیستی زبان و ارتباط آن با ذهن می‌پردازند. اینان فیلسوفان زبان‌اند و در پی آن‌اند که به رابطه بین ذهن و زبان پی ببرند. آیا بین زبان در مفهوم «لوگوس» یونانی با تفکر، اختلافی وجود دارد؟ آیا زبان در مفهوم ذهنی (لوگوس) خدادادی است یا اکتسابی؟ آیا قوه نطق فقط اختصاص به آدمی دارد یا دیگر موجودات هم اگر در شرایط مناسبی قرار گیرند، می‌توانند به بخشی از توانایی زبان دست پیدا کنند؟ این‌ها سؤالاتی هستند که فیلسوفان زبان در پی پاسخ‌گویی به آن‌ها هستند.

گروهی دیگر به توصیف و بررسی نمودهای بیرونی زبان، مانند ایما و اشاره، گفتار و نوشتار می‌پردازند و در پی آن هستند که به تفاوت‌های بین زبان (Langue) و گفتار (parole/ speech) دست پیدا کنند. تمایز زبان و گفتار، زبان و نوشتار، گفتار و نوشتار و کاربرد نشانه‌ها در هر کدام از این وجوه، از مهم‌ترین مباحثی است که این گروه به دنبال پاسخ‌گویی بدان‌ها هستند .

گروهی نیز به توصیف و بررسی واحدهای آوایی زبان می‌پردازند. آواشناسی (Phonetic) و واج‌شناسی (Phonology) شاخه‌هایی از دانش زبان‌شناسی هستند که به این موضوعات می‌پردازند.

گروهی به کشف، توصیف و بررسی ساز و کار دستور خودآموخته می‌پردازند. دستور (Grammar) بخشی از دانش زبان‌شناسی است که از این موضوع سخن می‌گوید. در همین بخش باید دانست که زبان یک نظام پیچیده و چندلایه است که ادعای کاویدن تمام ابعاد یا لایه‌های آن به‌وسیله یک نفر تقریباً ناممکن است و بر همین اساس است که زبان‌شناسان زبان را به ابعاد گوناگونی تقسیم می‌کنند و هر کدام به مطالعه بعدی از آن می‌پردازند. گروهی به دنبال بررسی قواعد ساخت‌واژی و نحوی زبان‌اند؛ دستورنویسان این گروه‌اند و دستور زبان، بخشی از دانش زبان‌شناسی است که در دو بخش صرف و نحو به دنبال بررسی قواعد ساخت‌واژی و نحوی زبان است .

گروهی به بررسی واژگان و واحدهای معنایی زبان می‌پردازند و بر آن‌اند که به روابط معنایی بین واژگان زبان و چگونگی درک معنا پی ببرند. معناشناسی (Semantics) و فرهنگ‌نویسی (Lexicology) بخش‌هایی از دانش زبان‌شناسی هستند که این دو موضوع را دنبال می‌کنند؛ وانگهی در همین بخش، عده‌ای در پی شناخت ریشهٔ واژگان زبان‌اند؛ ریشه‌شناسی (Etymology) بخشی از زبان‌شناسی است که در این زمینه مطالعه می‌کند.

جمعی به بررسی تاریخ زبان می‌پردازند و بر آن‌اند که پی ببرند زبان در گذر زمان چه تحولاتی را پشت سر گذاشته است. زبان‌شناسی تاریخی (Historical Linguistics) بخشی از دانش زبان‌شناسی است که در این موضوع تحقیق می‌کند.

گروهی به بررسی کاربردها و نقش‌های زبان در علوم دیگر می‌پردازند؛ مثلاً نقش ادبی زبان و کاربرد زبان در ادبیات به‌عنوان ماده و مصالح اصلی کار ادیب، موضوعاتی هستند که زبان‌شناسان ادبیات در شاخه‌های مختلف صورت‌گرایی، ساخت‌گرایی و... بدان مشغول‌اند.

گروهی به بررسی ارتباط زبان و اجتماع و نقش و کاربرد زبان در اجتماع می‌پردازند. این‌که زبان چه‌قدر متأثر از محیط یا اجتماع (باقت) است، مهم‌ترین سؤالی است که این گروه در پی پاسخ‌گویی بدان هستند. گفتمان‌شناسی بخشی از دانش زبان‌شناسی است که در پی پاسخ به این سؤال است.

گروهی در پی شناخت فیزیولوژی اندام‌های گفتار و ساختار فیزیکی مغز و ذهن آدمی‌اند. عصب‌شناسی در این حوزه کار می‌کند.

گروهی در پی شناخت گونه‌ها، لهجه‌ها (Dialectolog) و گویش‌ها هستند. گونه‌شناسی، لهجه‌شناسی و گویش‌شناسی بخش‌هایی از شاخه‌های زبان‌شناسی هستند که به این موضوعات می‌پردازند.

گروهی در پی شناخت رابطهٔ یک زبان با زبان‌های هم‌گروه آن هستند. زبان‌شناسی تطبیقی (Comparative linguistics) بخشی از دانش زبان‌شناسی است که در این زمینه تحقیق می‌کند. و بحث و بررسی مقایسه‌ای یک زبان از یک خانواده با یک زبان از یک خانوادهٔ دیگر، بخشی از دانش زبان‌شناسی است که زبان‌شناسی مقابله‌ای آن را دنبال می‌کند.

بنابراین اگر کسی بخواهد امروزه در حوزهٔ علوم مرتبط با زبان‌شناسی و از جمله دستور زبان به تحقیق و مطالعه بپردازد، باید جایگاه آن علم را در این محدوده، مشخص‌سازد و برای خود و مخاطبش معلوم کند که می‌خواهد در کدام بخش از زبان و در چه محدوده‌ای پژوهش کند. دستور زبان هم از این اصل کلی، مستثنا نیست.

۲- آگاهی از پیشینه دستورنویسی در غرب و شرق

محققی که می‌خواهد دستور زبان فارسی بنویسد، باید از پیشینه دستورنویسی برای زبان عربی و زبان فارسی آگاهی داشته‌باشد. دستورهای نوشته‌شده برای زبان فارسی در ترکیه و هند را بشناسد. مؤلفان دستورهای نوشته‌شده برای زبان فارسی به زبان انگلیسی را بشناسد. دستورهای نوشته‌شده به زبان فارسی در ایران را از نظر گذرانده‌باشد. بدانند دستورهای نوشته‌شده در قرن چهاردهم برای زبان فارسی که با عنوان دستورهای سنتی شناخته می‌شوند، چندین عیب عمده دارند که مهم‌ترین آن عیوب، عبارت‌اند از: آمیختن انواع گونه‌های زبانی با هم، آمیختن دستور در زمانی و همزمانی، توجه بیش از حد به نوشتار به جای گفتار، تجویزی‌بودن به جای توصیفی‌بودن، تحمیل مقولات زبان‌های دیگر به زبان فارسی، نظریه‌محور نبودن و آمیختن صورت و معنا با هم.

گفتیم دستورهای نوشته‌شده در قرن چهاردهم را بشناسد و بداند که بعد از تأسیس رشته زبان‌شناسی در ایران، زبان‌شناسان نیز که تحقیق در دستور زبان را در حیطه دانش و رشته خود می‌دانستند، وارد این عرصه شدند و کتاب‌های معروفی نوشته‌اند که از آن جمله‌اند: «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» از محمدرضا باطنی؛ «دستور زبان فارسی» کتاب درسی رشته فرهنگ و ادب، سال‌های دوم، سوم و چهارم (۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۹) نوشته علی‌اشرف صادقی و غلامرضا ارژنگ؛ کتاب‌های زبان فارسی دبیرستانی نوشته زبان‌شناسانی همچون محمدرضا باطنی، علی‌محمد حق‌شناس و تقی وحیدیان کامیار.

۳- آگاهی از جدیدترین و آخرین نظریات زبان‌شناسی درباره دستور زبان

محققی که می‌خواهد برای آموزش زبان فارسی دستور بنویسد، چنان‌که گفته‌شد، باید دستور را در محدوده و قلمرو علم زبان‌شناسی ببیند و در این محدوده از جدیدترین و آخرین نظریات زبان‌شناسی درباره دستور زبان آگاهی داشته‌باشد. بداند که دستور ساخت‌گرا (Structuralism) با دستور زایشی و گشتاری (Generative) چه تفاوت‌هایی دارد. از مهم‌ترین نظریات مطرح در حوزه دستور زبان، از جمله دستور بهینگی، دستور وابستگی، دستور نقش‌گرا و دستور توصیفی، اطلاع کافی داشته‌باشد؛ به‌ویژه دستور توصیفی که معمولاً با هدف تعلیمی تهیه و نوشته می‌شود. بداند که دستور توصیفی درصدد ارائه توصیفی عملی از زبان است؛ بنابراین زبان را همان‌گونه که حرف زده و نوشته می‌شود، بررسی می‌کند و مبتنی بر یک نظریه واحد نیست و تقریباً شامل مطالبی است که از نظر توصیفی ثابت شده‌است.

۴- آگاهی از چگونگی تهیه طرح تحقیق در دستور زبان

در تهیه طرح تحقیق در دستور زبان فارسی، پژوهشگر باید به چند سؤال اساسی پاسخ‌دهد: الف) می‌خواهد زبان معیار امروز را مطالعه‌کند یا زبان معیار گذشته را؟

ب) قصد دارد چه گونه‌ای از زبان معیار امروز را مطالعه کند؟ گونه نوشتاری یا گونه گفتاری

را؟

ج) در گونه نوشتاری، قصد دارد زبان علمی را بررسی کند یا زبان ادبی را؟

د) در بررسی زبان علمی گونه نوشتاری زبان معیار، پیکره خود را چگونه باید انتخاب کند؟

ه) آنچه از توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی معیار به دست می‌آید، چگونه باید عرضه

شود؟

و) مخاطب او دانش‌آموزان اند یا دانشجویان و یا دیگران؟

پاسخ به این پرسش‌ها و آگاهی از این که زبان یک نظام پیچیده و گسترده (چندلایه) است که

ادعای کاویدن تمام ابعاد یا لایه‌های آن به وسیله یک نفر تقریباً ناممکن است، راهی روشن را در

پیش چشم محقق دستور زبان ترسیم می‌کند.

در روزگار ما نوشتن دستور زبان فارسی بدون آگاهی از این مقدمات، کاری جز تکرار مکررات

نیست. و اگر کسی می‌خواهد دستور یک زبان را توصیف کند، اولاً باید با دانش زبان‌شناسی آشنا

باشد و جایگاه دستور زبان را در گستره آن علم بداند؛ ثانیاً محدوده کار خود را مشخص کند و از

نحوه گزینش پیکره مورد مطالعه خود آگاهی داشته باشد؛ ثالثاً برای مطالعه خود، مبانی نظری

مستحکمی داشته باشد. البته با همین اصول نیز خوشبختانه در سال‌های اخیر دستورهای خوبی

در توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی نوشته شده است که از آن جمله‌اند: توصیف ساختمان

دستوری زبان فارسی از محمدرضا باطنی (۱۳۴۸)، دستور زبان فارسی از علی‌اشرف صادقی و

غلامرضا ارژنگ (۱۳۵۸ - ۱۳۶۰)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری از مهدی

مشکوه‌الدینی (۱۳۶۶)، ساخت زبان فارسی از خسرو غلامعلی‌زاده (۱۳۷۴)، دستور زبان فارسی (۱)

از تقی وحیدیان کامیار و غلامرضا عمرانی (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی امروز از غلامرضا

ارژنگ (۱۳۸۱)، دستور زبان فارسی از علی‌محمد حق‌شناس و دیگران (۱۳۸۷) و دستور زبان فارسی

از امید طیب‌زاده (۱۳۹۱).

درباره کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی» عباس وفایی تا کنون پژوهش

یا نقد مکتوبی نوشته نشده؛ اما پیشینه نوشتن دستورهای تعلیمی (آموزشی) به یک صد سال پیش

بازمی‌گردد؛ یعنی زمانی که اولین مدارس به سبک جدید در ایران تأسیس شد و دستور زبان

فارسی به‌عنوان یکی از منابع درسی دانش‌آموزان انتخاب شد. در آن زمان، اولین دستورهای تعلیمی

را معمولاً میرزا عبدالعظیم خان قریب می‌نوشت (قریب، ۱۳۱۵). با تأسیس دانشگاه تهران، نوشتن

دستورهای تعلیمی برای دانشجویان مورد توجه قرار گرفت. معروف‌ترین کتاب دستوری که یادگار

این دوره است، دستور «پنج استاد» نوشته استادان قریب، بهار، فروزانفر، همایی و یاسمی

است (۱۳۷۳). پس از این مقطع و به دنبال فراگیر شدن امر آموزش در دوره‌های تعلیمات عمومی

_____ نقدی بر کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی»...

و دانشگاهی، نوشتن کتاب‌های دستور تعلیمی رونق گرفت. از سال‌های ۱۳۲۰ تا کنون بیش از یکصد عنوان دستور تعلیمی و آموزشی نوشته شده و به تبع آن، برخی از محققان و استادان زبان و ادبیات فارسی یا زبان‌شناسی به نقد و بررسی آن دستورهای تعلیمی روی آورده‌اند. از معروف‌ترین نقادان دستورهای تعلیمی می‌توان به محمد پروین گنابادی اشاره کرد که بر بیشتر دستورهای تعلیمی نوشته شده در زمان خود، از جمله دستورنامه محمدجواد مشکور و دستور زبان فارسی دکتر خیام‌پور نقد نوشته و خود ایشان نیز جزو نویسندگان دستورهای تعلیمی مدارس بود (۱۳۳۹: ۳۶۷-۳۵۵). پس از وی باید از فرشیدورد نام برد که هم در نوشتن دستورهای تعلیمی و هم در نوشتن نقد بر کتاب‌های دستور نقش برجسته‌ای داشته‌است. فرشیدورد در مقاله «شرایط و روش نوشتن دستور تعلیمی در زبان فارسی» نیز از مهم‌ترین اصول نوشتن دستور تعلیمی سخن گفته‌است (۱۳۷۵: ۳۸۴-۳۶۷). او در مقدمه کتاب «دستور مفصل امروز»، با تندی از نوشته‌های امثال خانلری انتقاد کرده و از این‌که در آثار خانلری و در دوران وزارت او، برخی از اصطلاحات دستوری تغییر کردند، انتقاد کرده‌است (۱۳۸۴: ۸۰-۲۱). از واپسین نقدهای نوشته شده بر کتاب‌های دستور تعلیمی، می‌توان به نقدهای وحیدیان کامیار و علی‌اشرف صادقی بر کتاب‌های دستور زبان اشاره کرد. همچنین می‌توان از نقدهایی که درباره کتاب دستور زبان فارسی ۱ وحیدیان کامیار و عمرانی نوشته شده نیز یاد کرد. بنابراین، می‌توان گفت باب نوشتن کتاب‌های دستور تعلیمی باز است و از آن طرف نقد و بررسی این کتاب‌ها نیز رواج دارد و این امر نشان‌دهنده پویایی و به‌روز بودن این مبحث است و این مقاله نیز در همین راستا و با هدف اصلاح و بهبود این امر نوشته شده است.

روش پژوهش

روش تحقیق در این مقاله، از نوع تحلیل محتوا با رویکرد توصیفی-تحلیلی است؛ به این صورت که نگارنده پس از مطالعه و بررسی دقیق کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی» وفایی، آن را از چند منظر مورد نقد و بررسی قرار داده و در نهایت اشکالات و ابهامات آن را به شکل مجزا ارائه کرده‌است.

یافته‌های پژوهش

نقد و بررسی کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی»

چنان‌که گفته شد کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی»، به‌عنوان یکی از منابع درس دستور زبان فارسی ۱ دانشگاه فرهنگیان معرفی شده‌است. بررسی این کتاب در ضمن تدریس، نشان‌دهنده آن است که کتاب کاستی‌ها و اشکالات بسیاری دارد. و این کاستی‌ها و اشکالات، مانع از آن است که بتوان این کتاب را به‌عنوان یکی از منابع خوب و روشمند دستور

زبان فارسی معرفی کرد. اشکالات کتاب را می‌توان در سه بخش املائی- نگارشی، ساختاری و علمی- تخصصی مطرح کرد.

الف) اشکالات املائی- نگارشی

بررسی‌ها نشان می‌دهد که احتمالاً عجله نویسنده برای چاپ کتاب باعث شده تا حدود ۴۵ اشکال حروف چینی، املائی و انشایی در متن کتاب بر جای بماند. برخی از اشکالات املائی و انشایی، با توجه به ماهیت کتاب، قابل چشم‌پوشی نیست. این اشکالات عبارت‌اند از:

ص ۲۶، س ۵: «هر چند در مواردی که با ستاره مشخص شده، کاربرد امروزی ندارد».

ص ۲۷، س ۲: «نگارنده با اغلب کارهای دستوری محققان زبان‌شناس آشنا و آن‌ها را مطالعه کرده‌است و سال‌ها نیز تدریس کرده‌است و از آن‌ها بهره یافته‌است و از میان همه آن آثار، به استثناء چند اثر، مابقی را چندان روشمند و منطبق با ذات زبان فارسی نمی‌یابد».

نویسنده در همین دو- سه سطر، سه بار از فعل کمکی «است» استفاده کرده‌ایت!

ص ۴۷: در این صفحه، کلمات «می‌بینم»، «نتیجه» و «درد» به اشتباه حروف چینی (تایپ) شده‌اند.

ص ۴۸، س ۲: «جمله‌واره‌های پیرو سه قسم‌اند».

این مطلب، اشتباه است و جمله‌واره‌ها چهار قسم‌اند؛ همان‌طور که خود ایشان هم در عمل چهار قسم آورده‌اند.

ص ۴۹: در یک کتاب دستور زبان، نوشتن جملاتی مانند جملات زیر چه تصویری ایجاد می‌کند؟

- جمله‌واره‌های بدلی بر چند نوع است که عبارت هستند از....

- این جمله‌واره‌ها، «ی» ندارد و حرف ربط وابستگی «که» جمله‌واره را به هسته، که معمولاً با وابسته اشاره‌ای همراه است، پیوند می‌دهد.

ص ۵۰، س ۱۸: در جمله «جمله‌واره بدلی است که...»، به نظر می‌رسد کلمه «آن» قبل از «است» از قلم افتاده باشد.

ص ۵۴، س ۷: در «بهره‌جستن»، «ه‌اء» از قلم افتاده‌است.

صص ۵۶-۵۹: در تمام این صفحات، شبه‌جمله‌ها باید با نیم‌فاصله حروف چینی شوند.

ص ۶۲، س ۳: نوشته‌اند: «معمولاً فعل‌های جمله امری [کذا در اصل] با پیشوند صرفی «ب»، «ن» و «م» همراه است.» اولاً «فعل‌های جمله امری...» باید ویرایش شود؛ ثانیاً این تکواژهای تصریفی حتماً باید با حرکات باشند و تغییر واجی آن‌ها توضیح داده شود.

ص ۶۷، س ۱۹: فعل «دارند» باید «دارد» باشد.

ص ۹۱، س ۴: نوشته‌اند: «گروه فعلی بخش گزاره جمله است.» به نظر می‌رسد، «اصلی» قبل از «گزاره» از قلم افتاده باشد.

ص ۹۲، س ۶: نوشته‌اند: «گروه فعلی با توجه به ظرفیت افعال، به شکل‌های زیر در جمله به کار می‌روند [کذا در اصل] که مجموع آنها «گزاره» خوانده می‌شود.» این عبارت باید ویرایش شود.

ص ۹۲، س ۴: نوشته‌اند: «اصطلاحاً به فعلی که متناسب با نقش کارکردی خود در جمله، گروه‌های دیگری را طلب می‌کنند، «ظرفیت فعل» گفته می‌شود.» این جمله باید ویرایش شود.

ص ۹۷، س ۸: به جای «مقول» باید «مقوله» باشد.

ص ۹۸، س ۱۷: باید ویرایش شود.

ص ۹۹، س ۱۱: نوشته‌اند: «دوستم حسن را مهربان خواند.» این جمله از نظر دستوری اشکالی ندارد؛ اما جمله خوبی نیست.

ص ۱۰۶، س ۹: نوشته‌اند: «دیگر انواع قید، ذاتاً قید نیستند؛ بلکه در نقش قیدی به کار می‌روند و ممکن است قید، اسم، صفت و صوت در این نقش باشد.» کلمه «قید»، قبل از «اسم» اضافی است.

ص ۱۰۷، س ۱۲: نوشته‌اند: «معمولاً گروه اسمی مقید، در نقش‌های نهاد و مفعول به کار می‌روند.» مطابقت نهاد و فعل را ملاحظه بفرمایید.

ص ۱۱۴، س ۱۶: در جمله «نگاه خردمندانه...»، گروه اسمی «نگاه خردمندانه» است نه «نگاه علمی» و اشتباه نوشته شده است.

ص ۱۲۱، س ۱۵-۱۳: نوشته‌اند: «اسم‌ها و نیز صفت‌های مختوم به واج «ه» یا مختوم به «ه» (های) بیان حرکت در جانیشینی اسم به هنگام جمع بستن با «گان» جمع بسته می‌شود؛ یعنی «ه» (های) بیان حرکت به «گ» تبدیل می‌شود؛ مانند: مرده: مردگان و...» این بند باید ویرایش شود و از نظر علمی هم اشکال دارد که در بخش بعدی توضیح داده می‌شود.

ص ۱۳۸: در جدول ضمائر شخصی متصل، متأسفانه تمام حرکات قبل از ضمائر را از قلم انداخته‌اند؛ بنابراین باید بنویسند: مَ، تَ، شَ، مانَ، تانَ، شانَ.

ص ۱۴۰: در جدول تطابق ضمائر متصل و منفصل، در سوم شخص مفرد، «ه» به چه معنایی است؟ احتمالاً منظور ایشان تهی بوده است.

ص ۱۴۸: ذیل ویژگی‌های فعل، ساختمان فعل از قلم افتاده است.

ص ۱۴۸: ذیل شخص فعل، شناسه‌ها را به صورت «م، ی، د، یم، ید، ند» آورده‌اند که باید به شکل «م، ی، د / یم، ید، ند» باشند.

ص ۱۵۲، س ۹: نوشته‌اند: «می‌خواستیم بگوییم زندگی زیباست.» به جای «بگوییم» باید «بگویم» باشد.

ص ۱۵۳: ذیل گذشته بعید و در جدول (زیر ستاک گذشته)، «شنید» است؛ اما در زیر فعل گذشته بعید، «گفته‌بودیم» است.

ص ۱۵۸، س ۱۹ و ۲۰: نوشته‌اند: «غالباً حال التزامی در جمله‌های مرکب به کار می‌رود که با تأویل جزء رکن اصلی جمله همراه است.» خود جمله باید ویرایش شود.
ص ۱۵۸، س ۳ و ۴: باید ویرایش شوند.

ص ۱۶۶، س ۱۴: بهتر است به جای «می‌باشند» و «می‌باشد» بیشتر از «هستند» و «است» استفاده شود.

ص ۱۶۷، س ۱: بعد از کلمه «چوب»، حذف «را»، مثال را غیرمعیار کرده‌است.

ص ۱۶۷، س ۵: نوشته‌اند: «برخی افعال در اتمام معنی نیازمند گروه حرف‌اضافه‌داری است.»
تمنا دارم این جمله را چند بار بخوانید. در کتابی که عنوان دستور زبان دارد، نوشتن چنین جملاتی بخشودنی نیست.

ص ۱۷۹: ذیل فعل مرکب اسمی، به جای «کشتی»، «گشتی» تایپ شده‌است.

ص ۱۸۷: ذیل فعل ربطی نوشته‌اند: «فعل ربطی فعلی است که برخی ساخت‌ها و زمان‌ها را ندارند و کاربرد اصلی خود را از دست داده‌اند.» تمنا دارم جمله را چند بار بخوانید.

ص ۱۸۹، س ۸: فعل «به کار می‌شوند» قدری عجیب است!

ص ۱۹۵، س ۱: ذیل صفت، به جای «ویژگی‌ای»، باید «ویژگی‌هایی» باشد.

ص ۱۹۷: ذیل اقسام صفت فاعلی، ردیف ششم، به جای «نده» باید «نده» باشد.

ص ۲۲۲، س ۱۱: به جای «ایستاد» باید «ایستاده» باشد.

ص ۲۲۶، س ۱: «واقعاً» دو بار تکرار شده‌است.

ص ۲۳۵، س ۹: نوشته‌اند: «اگر درس بخوانی، قبول می‌شود.» تمنا دارم جمله را کنترل کنید.

ص ۲۳۸، س آخر: نوشته‌اند: «زاینده‌رود را باید با آب جاریش دید.» به جای «جاریش» باید «جاری‌اش» باشد.

ص ۲۴۴، س ۱-۲: نوشته‌اند: «تکواژ آزاد قاموسی، تکواژی است که معنی مستقلی دارد و در نقش‌های دستوری به‌کار می‌رود و از آن جهت که این تکواژ در فرهنگ لغات قابل جست‌وجو و دریافت است، «قاموسی» نام نهاده شده‌اند.» لطفاً مطابقت نهاد و فعل را ملاحظه کنید.

ص ۲۴۴: ذیل پسوندهای جمع و در ذکر مثال برای «های جمع»، «مردان» و «زنان» نوشته‌اند که باید اصلاح شود.

صص ۲۵۲-۲۴۸: در تمام این جدول‌ها یک ستون اضافی وجود دارد؛ به عبارت دیگر، به جای ستون «نمونه»، همان صفت یا اسم ساخته‌شده را باید آورد.
ص ۲۵۱: به جای «یت» بهتر است همه جا «آیت» بیاوریم. من نمی‌دانم خواننده «یت» را چگونه باید بخواند؟

ب) اشکالات مبنایی و توصیه‌های غیرعلمی

چنان‌که گفته‌شد، تجویزی‌بودن یکی از اشکالات و معایب دستورهای سنتی است. در این دستورهای به جای توصیف واقعیات زبان، توصیه‌ها و تجویزهایی می‌شد که برخی از آن‌ها با زبان فارسی گفتاری و نوشتاری امروز هماهنگی لازم را ندارند یا بر خلاف مبانی نظری تدوین دستور زبان فارسی معیارند. در کتاب دستور زبان دکتر وفایی نیز که نویسنده آن مدعی توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی است، توصیه‌ها یا اظهارنظرهایی دیده‌می‌شود که با ماهیت کار نویسنده در تعارض‌اند. برای روشن شدن این ادعا، دو مورد از اظهارنظرهای ایشان نقل می‌شود:

ص ۲۷، س ۲: نوشته‌اند: «نگارنده با اغلب کارهای دستوری محققان زبان‌شناس آشنا و آن‌ها را مطالعه کرده‌است و سال‌ها نیز تدریس کرده‌است و از آن‌ها بهره یافته‌است و از میان همه آن آثار، به استثناء چند اثر، مابقی را چندان روشمند و منطبق با ذات زبان فارسی نمی‌یابد».

بفرمایند که ذات زبان فارسی چگونه است و یا ایشان چگونه آن را کشف کرده‌اند و بر اساس آن دستور نوشته‌اند که دیگران نتوانسته‌اند آن را کشف کنند؟!

ص ۳۰، س ۳: نوشته‌اند: «انتظار دیگر این است که این استادان خود را به ساحت ادب فارسی نیز قریب دارند».

معلوم نیست این چه توصیه‌ای است که ایشان به دست‌نویسان می‌کنند! مگر این که کسی بخواهد دستور تاریخی زبان فارسی را بنویسد و گرنه برای کسی که قرار است ساختمان دستوری زبان فارسی معیار امروز را توصیف کند (نه تجویز)، قریب‌شدن به ساحت ادب جز گرفتاری چیزی در پی نخواهد داشت.

ج) اشکالات علمی و تخصصی

بخش دیگری از اشکالات کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبانی»، اشکالات علمی و تخصصی‌اند. در این کتاب در بیش از ۱۱۰ مورد با اشکالات یا ابهامات علمی مواجه می‌شویم. متأسفانه برخی از این اشکالات، ایرادهایی هستند که نویسنده محترم می‌توانستند با تأمل و دقت بیشتر، برطرفشان کنند؛ اما این کار صورت‌نگرفته‌است. مهم‌ترین اشکالات علمی و تخصصی این کتاب عبارت‌اند از:

ص ۲۳، س ۳: نوشته‌اند: «چنان‌که می‌دانیم واژگانی همچون «ایستادن»، «خندیدن» و «رفتن» از تکرارهای زیر ساخته‌شده‌اند: ستاک حال + عنصر ماضی ساز + وند اسم ساز «ن».

اولاً، «رفتن» از ستاک حال ساخته نشده است و «رف» ریشه «رفتن» است نه ستاک حال آن؛ ثانیاً، وند اسم ساز(مصدری)، «ن» است نه «ن»؛ ثالثاً خوب بود در همین جا، تفاوت میان «ایستادن» و «رفتن» و مانند آن‌ها که در واقع تفاوت افعال باقاعده و بی‌قاعده است، به شکل زیر گفته می‌شد:

می‌دانیم که اگر از شکل اسمی یا مصدری امثال «گفتن»، «خوردن»، «فهمیدن»، «افتادن»، «گذراندن»، «گذرانیدن» و «توانستن»، به ترتیب «تن»، «دن»، «یدن»، «آدن»، «آندن» و «آنیدن» را حذف کنیم، آنچه باقی می‌ماند، ریشه فعل (root) است؛ در این حال، اگر ریشه فعل با بن دستوری فعل (ستاک حال/ بن مضارع) منطبق باشد، آن فعل باقاعده است؛ مانند «خورد، فهمید، افتاد، گذراند، گذرانید و توانست»؛ اما اگر ریشه فعل با بن مضارع آن منطبق نبود، آن فعل بی‌قاعده است؛ مثل «گفت».

ص ۲۳، س ۱۷: نوشته‌اند: «اگر گفته شود اصطلاحاً مصدر- که ما اسم مشتق می‌خوانیم- کار فعل را انجام می‌دهد، باید پرسید که آیا صفت فاعلی یا مفعولی و برخی از اسم‌ها چنین کارکردی ندارند؟!»

خوب بود می‌گفتند چه کسانی گفته‌اند مصدر کار فعل را انجام می‌دهد؟ زیرا اغلب دستورنویسان سنتی هم مصدر را از نظر معنی، فعلی دانسته‌اند که نه شخص دارد و نه زمان (شریعت، ۱۳۷۵: ۹۳).

ص ۲۴، س ۶: نوشته‌اند: «مصدر خود اسم مشتق است که گاهی از ستاک ماضی + «ن» ساخته می‌شود و گاهی از ستاک حال + «ه» یا «ش» و ...»
خوب بود می‌نوشتند آنچه از ستاک حال به اضافه «ه» یا «ش» ساخته می‌شود، اسم مصدر است نه مصدر و تفاوت این دو را بیان می‌کردند.

ص ۲۴، س ۱۱: نوشته‌اند: «پرسش نخست این است که آیا در زبان فارسی جمله‌ای را می‌توان یافت که در آن فعل به کار نرفته باشد؟ جواب این پرسش منفی است، حتی در شبه جمله‌ها نیز فعل مقدر است؛ مانند: «آفرین!» و... به عبارت دیگر، به اعتبار وجود فعل، تمامی جمله‌های فارسی فعلیه هستند».

از آن جایی که مبانی نظری تدوین این کتاب دستور، مشخص نیست، صدور چنین حکمی هم نمی‌تواند پایه علمی داشته باشد؛ زیرا آنچه نویسنده درباره شبه جمله‌ها گفته، در دستور ساخت‌گرا، جملات بی‌فعل‌اند و در دستور گشتاری، البته وضع فرق می‌کند.

ص ۲۵: در جدول صرف فعل «بود»، امثال «بوده بود»، «داشتم می‌بودم» و «باشم» را مثال زده‌اند و گفته‌اند که «بود» فعل ناقص نیست.

_____ نقدی بر کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی»...

باید در نظر داشت که ملاک صرف‌شدنِ «بود»، ساخت مثال‌های قیاسی نیست؛ بلکه باید دید آیا امثال «بوده بود»، «داشتم می‌بودم» و «باشم» در زبان فارسی امروز وجود دارند یا نه؟ اگر وجود ندارند، یعنی فعل «بود» برخی از ساخت‌ها را ندارد و از این نظر ناقص است.

ص ۴۱، س ۱۴: نوشته‌اند: «تعریف ساختی جمله چنین است: بزرگ‌ترین واحد زبانی است که از سازه یا سازه‌هایی تشکیل می‌شود و قابل تجزیهٔ روساختی یا ژرف‌ساختی به واحدهای زبانی کوچک‌تر است».

این تعریف، جامع و مانع نیست؛ زیرا گروه و کلمه و حتی تکواژ نیز قابل تجزیه به واحدهای زبانی کوچک‌تر هستند.

ص ۴۲، س ۲: خوب بود یک جملهٔ دارای ژرف‌ساخت، نظیر مثال‌های این صفحه می‌آوردند. ص ۴۲: معمولاً در نمودارهای درختی، به جای ذکر اسم و... در تجزیهٔ اول، نهاد و گزاره می‌نویسند و در تجزیهٔ دوم، گروه‌کلمات را و در تجزیهٔ سوم، اجزای جمله را.

ص ۴۳، س ۱۰: آنچه در ذیل ارکان جمله آمده و منظور، نهاد و گزاره است، خالی از تسامح نیست. بهتر است به جای این‌که در تجزیهٔ اول، نهاد و گزاره را ارکان جمله بنامیم، از همان اصطلاحات صاحب‌خبر (نهاد) و خبر (گزاره) استفاده کنیم.

ص ۴۶، س ۸: نوشته‌اند: «جملهٔ مرکب جمله‌ای است که در آن بیش از یک فعل به کار می‌رود و از هسته و وابسته تشکیل می‌شود».

بهتر است به جای هسته و وابسته، نوشته‌شود از جمله‌های هسته و وابسته؛ وانگهی در اغلب مثال‌ها، حروف پیوند را هم جزء جملهٔ وابسته آورده‌اند که اشکال دارد؛ زیرا حروف پیوند، نقش‌نمای جملات وابسته‌اند، نه جزئی از آن‌ها. در همین صفحه و در جملهٔ «این نکته که دستور زبان، دانش اندیشه و تأمل است...»، تکلیف «این نکته» مشخص نشده است.

ص ۴۶، س ۸: در جملهٔ «علی به خانه آمد و لباس‌هایش را برداشت تا به باشگاه برود»، جمله‌وارهٔ «لباس‌هایش را برداشت»، جملهٔ وابسته نیست. همین‌طور در جملهٔ «آن قدر رفت و آمد و آمد و رفت» آنچه را جمله‌های وابسته دانسته، جمله‌های همپایه‌اند نه وابسته.

ص ۴۷: در جملهٔ «سری که درد نمی‌کند، دستمالش نمی‌بندند»، تکلیف «سری» چیست؟ ص ۴۸، س ۲: نوشته‌اند جمله‌واره‌های پیرو سه قسم‌اند؛ که اشتباه است و چهار قسم‌اند. البته خودشان هم در عمل چهار قسم آورده‌اند.

ص ۵۸، س ۱۰: متأسفانه در این کتاب تفاوت شبه‌جمله و صوت، خوب بیان نشده و حتی در برخی از جاها، صوت با اسم صوت (نام‌آوا) خلط شده است؛ حال آن‌که می‌دانیم شبه‌جمله از کلمات مستقل و معمولی زبان است؛ مانند افسوس! الامان! اما صوت از کلمات مستقل و معمولی زبان

نیست؛ مانند نُچا، اُف، اُهو و...؛ وانگهی نام آوا، اسم آوایی است؛ مانند جیرجیر، هاپ‌هاپ، تق‌تق. و از نظر دستوری، اسم است (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۷: ۲۱-۲۰).

ص ۶۰، س ۵: امثال آخ، آه، آخ، اوف، اوه، اوهوی، اُف، تف، صوت هستند و آوردن آن‌ها ذیل انواع شبه‌جمله، خالی از اشکال نیست.

ص ۶۲، س ۳: نوشته‌اند: «معمولاً فعل‌های جمله امری [کذا در اصل] با پیشوند صرفی «ب»، «ن» و «م» همراه است».

اولاً «فعل‌های جمله امری...» نیاز به ویرایش دارد؛ ثانیاً این تکواژهای تصریفی حتماً باید با حرکات باشند و تغییر واجی آن‌ها توضیح داده‌شود؛ ثالثاً در دستوری که برای زبان فارسی امروز نوشته می‌شود، «م» چه جایگاهی دارد؟

ص ۶۲: ذیل انواع جمله، خوب بود نوع جملاتی از قبیل «خدایا مرا ببخش!»، «نروی‌ها»، «نیفتی‌ها» و «دارویت را بخوری‌ها» نیز مشخص می‌شد (همان: ۱۸).

ص ۶۵، س ۲: آنچه دربارهٔ گروه، در بند اول و سوم این صفحه نوشته‌اند و آن را به یک نگاه سنتی نسبت داده‌اند، تقریباً یک مفهوم دارند.

ص ۶۹، س ۵: نوشته‌اند: «اگر نهاد جمله‌ای اسم جمع باشد، می‌توان فعل را به صورت مفرد یا جمع آورد.» در این صورت آیا می‌توان برای «مردم» در مفهوم امروزی فعل مفرد آورد؟

ص ۷۰، س ۱: خوب بود اشاره می‌کردند که معمولاً مفعول فعل «دارد» نیز بدون «را» می‌آید. ص ۷۰، س ۱۲: در مورد جمله «مادر کودک را شیر داد» نوشته‌اند: «را» در این جمله به معنی «به» است.

مطابق با دستور ساختگرا، جملاتی مثل این جمله و جملات «نقاش دیوار را رنگ زد» و «مدیر شاگرد اول را جایزه داد» از نوع جملات چهارجزئی دومفعولی‌اند؛ زیرا در زبان فارسی امروز «را» در معنی «به» کاربرد ندارد و اگر این جملات به صورت «مادر به کودک غذا داد» بیایند، از نوع چهارجزئی مفعولی متممی‌اند (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۸۰: ۲۲).

ص ۷۲، س ۹: نوشته‌اند: «برخی فعل‌ها از جهت به‌کارگیری حروف، ظرفیت چندگانه دارند؛ یعنی می‌توانند چند حرف اضافه به کار گیرند که فعل «گریخت و آموخت» از این نوع می‌باشند.» خوب بود اشاره می‌کردند که هر فعل اگر در معانی مختلف به کار رود، در هر معنایی، فعل جدیدی است و بنابراین ظرفیت متفاوتی از نظر پذیرش مفعول یا متمم یا مسند دارد. در ضمن جمله را ویرایش کنید.

ص ۷۵، س ۱۷: بهتر بود یک جمله به‌عنوان مثال برای فعل «شناخت» در کاربرد مفعولی-مسندی ذکر می‌شد.

ص ۷۶، س ۴: جا دارد توضیح داده شود که برای جملات متممی - مسندی، علاوه بر «گفتن»، «لقب‌دادن» نیز چنین کاربردی دارد: مردم به او پهلوان لقب داده‌اند.

صص ۷۶-۷۷: معلوم نیست در دستوری که برای توصیف زبان فارسی امروز نوشته شده است، مثال‌هایی از قبیل «ای دوست بیا جلوۀ نوروز نگر»، «حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج» و «سعدی به روزگاران مه‌ری نشسته بر دل» چه توجیهی دارد؟

ص ۷۷، س ۱۵: دربارهٔ مضاف‌الیه و این‌که آیا از ارکان است یا از وابسته‌ها، باید گفت که اضافه یا ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) می‌تواند نقش بپذیرد که در آن صورت، مضاف، هستهٔ آن گروه اسمی است و مضاف‌الیه وابستهٔ آن؛ مانند «در کلاس شکست». که «در کلاس» به‌عنوان ترکیب اضافی، نقش نهادی دارد و «در» هستهٔ گروه اسمی و «کلاس» وابستهٔ آن است. در مثالی که در کتاب آمده، یعنی: «چشم امید به تو دوخته‌ام»، نهاد، «من» است که محذوف است و «چشم امید» نقش مفعولی دارد و هستهٔ گروه مفعولی، «چشم» است و «امید» به‌عنوان مضاف‌الیه، وابستهٔ پسین است؛ بنابراین بهتر است بگوییم ترکیب اضافی می‌تواند در نقش یکی از ارکان اصلی (نهاد، مفعول، مسند، متمم اصلی و منادا) به کار رود که در این صورت، مضاف، هسته است و مضاف‌الیه وابستهٔ پسین؛ چنان‌که در جملات «دست روزگار بشکند» و «پای زمان لنگ باد»، ترکیبات «دست روزگار» و «پای زمان»، در نقش نهادی به کار رفته‌اند. آنچه هم که دربارهٔ اضافهٔ استعاری گفته شده، بحثی نیست که بتوان از آن نتیجه گرفت که مضاف‌الیه می‌تواند نقش اصلی داشته باشد؛ بلکه در این باره باید گفت در برخی از گروه‌های اسمی، مضاف‌الیه به‌عنوان وابسته، قابل حذف نیست.

ص ۸۱: نوشته‌اند: «تفاوت اضافهٔ ملکی با اختصاصی در این است که در اضافهٔ ملکی، مضاف قابل خرید و فروش است؛ ولی در اضافهٔ اختصاصی چنین نیست.» و مثال‌هایی که برای اضافهٔ اختصاصی آورده‌اند عبارت‌اند از: دیوار باغ، چراغ خیابان، پردهٔ خانه و...

در این سه مثال، در دو نمونهٔ «چراغ خیابان» و «پردهٔ خانه»، «چراغ» و «پرده» قابل خرید و فروش‌اند؛ بنابراین بهتر است به همان تفاوت اول اکتفا کنیم که در اضافهٔ ملکی، مضاف، ملک مضاف‌الیه است و مضاف‌الیه مالک آن است و می‌تواند در آن تصرف کند.

ص ۸۰، س ۷: آنچه دربارهٔ تفاوت اضافهٔ اقترانی و استعاری گفته‌اند، بحثی است مربوط به زبان ادبی و لژومی ندارد در دستور زبان فارسی معیار مطرح شود.

ص ۸۴، س ۳: خوب بود ذیل اضافهٔ بنوّت، تکلیف «بن» را در امثال عیسی بن مریم و... مشخص می‌کردند.

ص ۸۵، س ۱۳: بهتر بود در جملات «او دیرتر از من به خانه رسید» و «دوستم بی‌خبر از خانواده به مسافرت رفت»، تکلیف «به خانه» و «به مسافرت» را هم معلوم می‌کردند.

ص ۹۱، س ۴: به جای «گروه‌های زبانی»، بهتر است از «گروه‌کلمات» استفاده شود.
 ص ۹۴، س ۶: دربارهٔ تغییر مقولهٔ فعل به حرف، «خواه» را مثال زده‌اند؛ سؤال این است که مگر «خواه» فعل است؟ شاید منظور ایشان «بخواه» باشد که دیگر «خواه» نیست.
 ص ۹۱، س ۵: این‌که در تمام مثال‌ها، گزاره را معادل گروه فعلی گرفته‌اند، خالی از تسامح نیست. در این باره باید گفت، گروه فعلی، اصلی‌ترین جزء گزاره است.
 ص ۹۸، س ۹: خوب بود اشاره می‌کردند که آیا می‌توان صفاتِ جانشین اسم را در گروه‌های اسمی بررسی کرد یا نه؟

ص ۹۸، س ۵: در گروه کلمهٔ «روش بسیار بهتر از این»، «بسیار» قیدِ صفت است نه صفت.
 ص ۱۰۶، س ۹: نوشته‌اند: «دیگر انواع قید، ذاتاً قید نیستند؛ بلکه در نقش قیدی به کار می‌روند و ممکن است قید، اسم، صفت و صوت در این نقش باشد.» اولاً کلمهٔ «قید»، قبل از «اسم»، اضافی است؛ ثانیاً خوب بود مثالی ذکر می‌کردند که در آن، صوت، نقش قیدی داشته‌باشد.
 ص ۱۰۷: تمام مثال‌هایی که به‌عنوان قید نهاد ذکر کرده‌اند، قید فعل‌اند.
 ص ۱۰۸: بحث را به پایان برده‌اند؛ بدون آن‌که از قید جمله و انواع آن سخنی به میان آورده باشند!

ص ۱۱۱، س ۴: نوشته‌اند: «حرف اضافه به‌عنوان هستهٔ گروه حرف‌افزاده‌دار، همواره با گروه اسمی یا جانشین‌های آن ساخته می‌شود و گروه اسمی، وابستهٔ حرف اضافه است؛ وابسته‌ای که بتوان آن را حذف کرد؛ همچون دیگر وابسته‌ها که قابل حذف هستند.»
 خوب است بفرمایند که در مثال‌های «علی بی‌شک در این حرفه تواناست» و «برادرم فوراً به این موضوع پرداخت»، چگونه می‌توان «این حرفه» و «این موضوع» را حذف کرد؟ (حق شناس و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۵۹).

ص ۱۲۱: در جدول این صفحه، برخلاف نظر قبلی خودشان، مضاف‌الیه را جزء وابسته‌ها محسوب کرده‌اند.

ص ۱۲۱: ذیل اسم مفرد و جمع، نوشته‌اند: انواع اسم. و در زیر آن، ویژگی‌های اسم را آورده‌اند؛ بنابراین بهتر است عنوان را هم تغییر بدهند و بنویسند: ویژگی‌های اسم.

ص ۱۲۱، س ۱۵-۱۳: نوشته‌اند: «اسم‌ها و نیز صفت‌های مختوم به واج «ه» یا مختوم به «ه» (های) بیان حرکت در جانیشینی اسم به هنگام جمع بستن با «گان» جمع بسته می‌شود؛ یعنی «ه» (های) بیان حرکت به «گ» تبدیل می‌شود؛ مانند: مرده: مردگان و...».

اولاً این بند، نیاز به ویرایش فنی و زبانی دارد؛ ثانیاً در علامت‌های جمع، علامتی به نام «گان» وجود ندارد. علامت اصلی، «ان» است که بر اثر یک فرایند واجی، میانجی «گ» بدان می‌چسبد؛ ثالثاً فرایند واجی‌ای که در این موارد رخ می‌دهد، تبدیل یا ابدال نیست و افزایش است؛

_____ نقدی بر کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی»...

به این صورت که وقتی می‌خواهیم کلمهٔ مختوم به «ها»ی بیان حرکت را با «ان»، جمع ببندیم، «ها»ی بیان حرکت از شکل «ه» به شکل «و» درمی‌آید و چون کلمه، به مصوت ختم می‌شود و علامت جمع هم به تعبیری با مصوت آغاز می‌شود، بین دو مصوت، صامت میانجی «گ» حایل می‌گردد؛ مثال: مرده+ان: مرد+ان= مردگان.

ص ۱۲۳، س ۵: به جای «ا» و «و» در جملهٔ «در اسم‌ها و نیز صفت‌های مختوم به «ا» و «و» ...» بهتر است «آ» و «او» آورده شود.

ص ۱۳۲، س ۳: ذیل بن فعل+ بن فعل، امثال «بزن بزن» و «بگیر ببند» را آورده‌اند؛ در حالی که «بزن» و «بگیر» و «ببند» بن فعل نیستند و فعل‌اند؛ وانگهی در کتابی که بر پیشانی آن، عنوان دستور زبان نقش بسته، باید مراقب شواهد و امثال و مهم‌تر از همه، اصطلاحات بود. ص ۱۳۳: ذیل اسامی مشتق مرکب، «خودباخته» را مثال زده‌اند؛ در حالی که «خودباخته» در اصل صفت است.

ص ۱۳۸، س ۱۷: نوشته‌اند: «و سوم شخص برای فرد دیگر است.» به جای فرد دیگر، باید بنویسند: غایب.

ص ۱۴۰: خوب بود در مبحث ضمائر مشترک، به نوع انعکاسی (او خود را در آینه دید) و تأکیدی (او خودش این کار را کرد) آن‌ها هم اشاره می‌کردند. ص ۱۴۱، س ۱۳: اسم اشاره نیاز به توضیح و مثال دارد.

ص ۱۴۲، س ۱: بهتر بود تکلیف کلمات ساخته شده با «این» و «آن» را مشخص می‌کردند؛ چون دربارهٔ نوع و مقولهٔ دستوری برخی از کلمات ساخته شده با «این» و «آن»، از جمله «آن قدر»، «این قدر»، «این همه» و... اختلاف نظر وجود دارد (همان: ۱۰۷).

ص ۱۴۳: ذیل ضمائر مبهم، آوردن «چند تا»، خالی از تسامح نیست؛ زیرا «تا» یک ممیز همگانی است.

ص ۱۴۸، س ۲: نوشته‌اند: «فعل وابسته نهاد است.» خوب بود می‌نوشتند فعل در شمار با نهاد مطابقت می‌کند؛ البته به جز موارد استثنایی.

ص ۱۵۲: مشخص نیست تغییر اصطلاحات رایج و آشنا، مثل «ماضی مستمر» و تبدیل آن به «گذشته جاری» چه چیزی را اثبات می‌کند.

ص ۱۵۷: خوب بود تفاوت «است» و «هست» ذکر می‌شد.

ص ۱۵۷، س ۹: نوشته‌اند: «گاه شناسهٔ «م، ی، ست، یم، ید، ند» به جای فعل حال اخباری به کار می‌رود؛ مانند: خویم».

در این عبارت، «ست» شناسه نیست و خوب است گفته شود که در چنین مواردی، مضارع اخباری مصدر «بودن»، یعنی «است» یا مخفف آن، یعنی «ا»، به شناسه اضافه می‌شود و گاه از

شدت اتصال، «ا» هم حذف می‌شود: معلمم، معلمی، معلم است، معلمیم، معلمید، معلمند. در واقع در این موارد، مضارع اخباری مصدر «بودن» و شناسه‌ها به هم جوش می‌خورند: آم، ای، است + ۰، ایم، اید، آند (رک همان: ۴۴).

ص ۱۶۰: ذیل فعل آینده، امثال «می‌خواهم بروم» را هم آورده‌اند؛ درحالی‌که بهتر است این موارد را مثل همهٔ دستورنویسان، دو فعل و یک جملهٔ مرکب بدانیم.

ص ۱۶۰: ذیل فعل امر، تکواژ امرساز، «ب» است نه «ب».

ص ۱۶۲: لازم است تفاوت فعل نهی و نفی و روش ساخت افعال منفی در این کتاب بیاید.

ص ۱۶۴: «باید بروید» را وجه امری دانسته‌اند؛ درحالی‌که مهم‌ترین نشانهٔ فعل امر آن است که سؤالی نمی‌شود. بنابراین بهتر است «باید بروید» را در وجه التزامی بدانیم (وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۷۹: ۵۶).

ص ۱۶۹: ذیل افعال گذرا به مسند نهادی، خوب بود اشاره می‌کردند که افعال ربطی در اصل دوتایند: «بود» و «شد» و سایر افعال (گشت، گردید، است) مترادف و یا صورت دیگری از آن دو فعل‌اند.

ص ۱۷۰: ذیل شیوهٔ گذراسازی افعال ناگذر نوشته‌اند: «ستاک حال فعل مشخص می‌شود، تکواژ سببی‌ساز «ان» به آخر آن افزوده می‌شود، شناسهٔ فعلی اضافه می‌گردد: خند+ان+د = خندان».

معلوم نیست چگونه «د» را شناسه پنداشته‌اند؟! درحالی‌که کاملاً روشن است که «د» علامت ماضی‌ساز است و شناسه، محذوف است؛ آنچه این موضوع را ثابت می‌کند، تناظر یک‌به‌یک اول شخص مفرد و سوم شخص مفرد این‌گونه افعال است: خندانم: خندان.

ص ۱۷۰: ذیل گذراکردن افعال ناگذر، خوب بود اشاره می‌کردند که همهٔ افعال ناگذر را نمی‌توان به این شیوه گذرا کرد؛ چون این قاعده قیاسی نیست. مصادر «شتافتن»، «زیستن»، «آسودن» گذرا نمی‌شوند. گذرای مصدرهایی نظیر «افتادن»، «آمدن»، «رفتن»، «ماندن»، «شدن» به ترتیب مصدرهای جانشین، «انداختن»، «آوردن»، «بردن»، «گذاشتن»، «کرد/گرداندن» هستند؛ وانگهی مصادر «ایستادن»، «نشستن» و «شکستن» به صورت بی‌قاعده (ایستادن، نشاندن، شکاندن) گذرا می‌شوند.

ص ۱۷۱، س ۵: به جای متمم سوم باید مفعول باشد.

ص ۱۷۱: ذیل افعال دو گانه یا دووجهی باید گفته شود که این افعال، در دو شکل گذرا و ناگذرا در یک معنی به کار می‌روند؛ اما افعالی نظیر «خورد»، «گرفت» و... که چند نوع گذر دارند، در هر گذر جدیدی، معنای جدیدی دارند: خورشید گرفت، پایم گرفت، او حق من را از دشمن گرفت و... از این گذشته، خوب بود برای شکل گذرای «بارید» یک مثال ذکر می‌کردند.

_____ نقدی بر کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی»...

ص ۱۷۲: ذیل افعال مجهول، خوب بود پاسخ می‌دادند که آیا فعل جملاتی نظیر «هوا سرد شد»، «کودک بیمار شد» و... مجهول است یا معلوم (طیب‌زاده، ۱۳۹۱).

ص ۱۷۵: ذیل ساختمان فعل، از فعل مشتق - مرکب سخن گفته‌اند که عجیب است و در چند سطر بعد، خودشان متوجه این موضوع شده‌اند؛ بنابراین بهتر است اصلاح شود.

ص ۱۷۵: ذیل فعل ساده، به جای عنصر اصلی آن، باید بن ماضی یا مضارع بیاید تا مشکل حل شود.

ص ۱: آنچه در این صفحه، درباره فعل مرکب آمده است، از محاسن این کتاب است.

ص ۱۷۸: ذیل فعل مرکب حرفی، خوب بود به جای «حرف» از اصطلاح درست آن، یعنی پیشوند استفاده می‌شد و این قدر به راحتی اصطلاحات تغییر نمی‌کرد.

ص ۱۶۸ س ۲۰-۱۷: نوشته‌اند: «پیشوندها تکواژ آزاد نیستند و از نوع اشتقاقی یا تصریفی هستند و هرگز به تنهایی به کار نمی‌روند؛ مانند ه، ا، ی، گر، ین در کلمات رده، دهه، توانا، خوبی، آهنگر و زرین».

اولاً بحث درباره پیشوندهایی است که فعل مرکب می‌سازند و چنین پیشوندهایی حتماً اشتقاقی هستند؛ ثانیاً به نظر می‌رسد ایشان خواسته‌اند از پیشوندهای فعلی مثال بزنند؛ اما از تکواژهای اشتقاقی مثال آورده‌اند.

ص ۱۷۹: نوشته‌اند: «فرو»، «فرا»، «باز» فعل مرکب نمی‌سازند (در این باره، رک و وحیدیان کامیار و عمرانی، ۱۳۷۹: ۵۹-۵۸).

ص ۱۷۹: ذیل «ور» نوشته‌اند: «صورت دیگر است از «بر» که در آن، «ب» به «و» بدل شده است». این نظر درباره همه افعال صدق نمی‌کند؛ چنان‌که در «وررفتن» نمی‌توان گفت «ور» صورت دیگر «بر» است.

ص ۱۸۰: ذیل فعل مرکب صفتی، نمونه‌هایی چون «آگاه کرد»، «خام کرد»، «آرام کرد»، «گم شد»، «رها شد» و «پیدا شد» را فعل مرکب دانسته‌اند؛ در حالی که صفت در ساختمان فعل مرکب، به‌ویژه با همکرد «کرد»، نقش نحوی اسنادی دارد: او پدر را آگاه کرد؛ او کودک را آرام کرد؛ دانش‌آموز مدادش را گم کرد؛ او پرنده را رها کرد. البته «خام کردن» به دلیل ماهیت کنایی با بقیه فرق دارد و «پیدا کردن» هم مصدر مرکب است. بنابراین خوب است در افعال مرکب صفتی تجدیدنظر شود (حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۷: ۷۸).

صص ۱۸۲-۱۸۳: نمونه‌هایی مثل «آزرده گرداند» و «آراسته نمود» را فعل مرکب دانسته‌اند؛ حال آن‌که با توجه به جانشینی «کرد» با مترادف‌هایی مانند «نمود»، «گرداند» و «ساخت» و این‌که صفت در ترکیب فعل مرکب، ترکیب شکننده‌ای است، بهتر است این موارد را جزو مصادر مرکب محسوب نکنیم (همان).

ص ۱۸۳: در ردیف همکرد «بست»، «آشیان بست» آمده است؛ نمی دانم درست است یا نه. صص ۱۸۵-۱۸۲: در فهرست افعال مرکب، امثال «آباد داشت»، «ارجمند داشت»، «آبرو یافت»، «آه زد»، «حیلت ساخت»، «استقامت گرفت»، «امید گرفت»، «تأدیب داد»، «داد جست»، «آواز کشید»، «تاله کشید»، «آورد خواست»، «اشارت راند»، «امر راند» و «بحث راند» دیده می شود که اغلب این افعال در زبان فارسی امروز کاربردی ندارند. جدای از این، همکرد «فرمود» هم دو بار تکرار شده است.

ص ۱۸۵: ذیل روش های شناخت فعل مرکب، نوشته اند: «در فعل مرکب نمی توان بین همراه و همکرد، تکواژ تفضیلی «تر» آورد.» این در حالی است که برخی از افعالی که از نظر ایشان فعل مرکب محسوب شده اند (به ویژه ترکیب صفت/قید+ همکرد)، با این شیوه فعل مرکب نیستند؛ مانند آگاه کرد، عقب رفت، جلو آمد.

ص ۱۸۶، ۵۳: نوشته اند: «هرگاه همراه فعل مرکب، صفت باشد، به تناسب واژگانی، افزودن «تر» ممکن است: گریان کرد ← گریان تر کرد؛ اما نفرموده اند که بعد از این افزودن، آیا باز هم ترکیب حاصل، فعل مرکب هست یا نه.

ص ۱۸۷: در برابر فعل «شد» در معنی فعل ناقص، «شده باشد» دو بار تکرار شده و آن گاه نفرموده اند که چرا «شده باشد» غلط است؛ در حالی که مثال های «چراغ روشن شده است» یا «شاید چراغ روشن شده باشد» داریم (شریعت، ۱۳۷۵: ۴۲-۳۸).

ص ۱۸۷: ذیل افعال ربطی، متأسفانه از زمان افعال ربطی سخنی نگفته اند؛ حال آن که این افعال زمان دارند؛ مثلاً «بود» در جمله «دیروز هوا سرد بود»، فعل ماضی است که مضارع اخباری آن می شود: «امروز هوا سرد است» و مضارع التزامی آن می شود: «شاید امروز هوا سرد باشد.» ص ۱۸۸: آنچه درباره افعال کمکی در زبان فارسی آمده، ناقص است و این مقاله گنجایی پرداختن به همه آن بحث را ندارد.

ص ۱۹۷: ذیل اقسام صفت فاعلی (ردیف اول)، خوب است معنای «نمودار» ذکر شود؛ چون یکی از معانی نمودار، اسمی است برای نوعی رسم ریاضی.

ص ۱۹۹: ذیل اقسام صفت مفعولی، ردیف دوم (ستاک ماضی + تکواژ اشتقاقی ار)، «رفتار» اسم است نه صفت؛ اما اگر «مردار» و «گرفتار» را می آورند، مشکل حل می شود.

ص ۱۹۹: ذیل اقسام صفت مفعولی، مثال های ردیف چهارم باید در ردیف سوم قرار گیرند؛ البته «بادآور» و «پناه پرور» باید بشوند: «بادآور» و «پناه پرورد».

ص ۲۰۰: ذیل انواع صفت نسبی، در ردیف سوم (صفت + ی)، «زردی» و «سیاهی» را مثال زده اند که این دو اسم اند نه صفت. در همین صفحه برای الگوی «صفت + ین»، «سیمین» را مثال زده اند که «سیم» اسم است نه صفت؛ وانگهی «بهین» هم صفت عالی بی قاعده است.

_____ نقدی بر کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی»...

ص ۲۰۰: ذیل انواع صفت نسبی (ردیف هفتم)، «کیمینه» آورده‌اند؛ درحالی که در ردیف بعد «کیمینه» هست!

ص ۲۰۱: ردیف دوم، «دسته» و در ردیف سوم «پهنه» و «تخته» را صفت نسبی دانسته‌اند؛ حال آن که اسم بودنشان مسلم است.

ص ۲۰۱: ردیف پنجم، «چند دهه» چگونه می‌تواند صفت نسبی باشد؟ در این الگو، مثال‌هایی چون «چندکاره»، «هیچ‌کاره»، «همه‌کاره» را باید می‌آوردند.

ص ۲۰۱: ردیف دوازدهم، «یادگار» و «روزگار» را صفت نسبی دانسته‌اند؛ درحالی که اسم بودنشان مسلم است.

ص ۲۰۱: ردیف شانزدهم، ذیل صفت شمارشی + گانه، «دوگانه» را مثال زده‌اند؛ ولی در کلمه «دوگانه»، در اصل «دو» به‌اضافه «انه» شده و «گ» میانجی است. برای «گانه»، پنج‌گانه و هفده‌گانه مثال‌های مناسبی است.

ص ۲۰۲: ذیل صفت لیاقت، «خوراک» و «پوشاک» را مثال زده‌اند که هر دو اسم‌اند نه صفت. ص ۲۰۸، س ۴: نوشته‌اند: «صفات شمارشی ساختمان مشتق مرکب ندارد.» پس تکلیف اعدادی مثل «بیست و یک» و... چیست؟

ص ۲۰۸: ذیل صفات شمارشی ترتیبی، خوب بود اشاره می‌کردند که «نخست»، «اول»، «آخر»، «نخستین»، «اولین» و «آخرین» هم صفات شمارشی ترتیبی بی‌قاعده‌اند که سه تای اولی بعد از اسم و سه تای دومی پیش از اسم می‌آیند. و اسمی که بعد از این صفات می‌آید، هم می‌تواند مفرد باشد و هم جمع: نخستین روز / نخستین روزهای سال؛ وانگهی «نخست»، «اول» و «آخر» اگر به‌تنهایی به‌کار روند، قید محسوب می‌شوند: «نخست، خلاصه مهم‌ترین خبرها.»

ص ۲۲۳: ذیل قید آرزو و تنها، «امیدوارم» و «آرزومندم» را آورده‌اند؛ درحالی که این‌ها جمله‌اند: من امیدوار هستم، من آرزومند هستم.

ص ۲۲۳: ذیل قید تعجب، کلماتی مانند عجب، عجباً، ای عجب، شگفت، شگفتا، سبحان‌الله، وه را آورده‌اند؛ در این صورت تفاوت این کلمات با شبه‌جمله‌های تعجب چیست؟

ص ۲۲۳: ذیل قید پرسش، کلمات کجا، هیچ، چه، مگر، چه‌طور و... را ذکر کرده‌اند؛ ولی «مگر» همه جمله را سؤال می‌کند و برای استفهام انکاری به کار می‌رود: مگر نمی‌دانی پدر به خانه برگشته‌است؟ «کجا»، «چه»، «کی» و «چه‌طور» ضمیر پرسشی‌اند و نقش می‌پذیرند؛ چنان که در همان جمله «چه دیدی [که] چنین مضطربی؟»، «چه» ضمیر پرسشی است و نقش مفعولی دارد. درباره قید پرسش، اختلاف‌نظر بین دستورنویسان زیاد است و خوب بود این موضوع بهتر از این کاویده می‌شد (شریعت، ۱۳۷۵: ۱۰۱-۹۸؛ حق‌شناس و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۷۹).

ص ۲۲۴: ذیل قید تأسف، مواردی همچون افسوس، دریغا، فریاد، آوخ، آه، وای و دردا را آورده‌اند؛ درحالی‌که همه این‌ها شبه‌جمله‌اند.

ص ۲۳۱: ذیل انواع حرف، از حروف نشانه یاد نشده‌است؛ حال آن‌که می‌دانید حروف اضافه را می‌توان در مبحث گروه‌های حرف اضافه‌ای گنجانده و حروف ربط را هم در مبحث جملات مرکب آورد؛ اما با عنوان نقش‌نمای جملات مرکب. بنابراین تکلیف نقش‌نمای مفعول و اضافه و منادا و عطف چه می‌شود؟

ص ۲۳۳: ذیل حرف ربط مزدوج، از «چه... چه...» یاد نشده‌است.

ص ۲۳۶، س ۱۷: نوشته‌اند: «حروف اضافه در جمله نقش‌نما هستند.» پرسش این‌جاست که مگر حروف پیوند، حروف ندا و «را» و... نقش‌نما نیستند؟

ص ۲۳۶، س ۱۹: نوشته‌اند: «حرف اضافه هسته اسمی است که با آن به‌کار می‌رود و...» به نظر می‌رسد به جای «حرف اضافه» باید «حرف اضافه» باشد.

ص ۲۴۵: ذیل شناسه‌های فعل، «ام، ای، ایم، اید، اند» را شناسه دانسته‌اند و یک سطر بعد از «م، ی، د، یم، ید، ند» سخن گفته‌اند؛ اما نگفته‌اند که تفاوت این‌ها با هم چیست؟

ص ۲۴۶، س ۱: ذیل تکواژ اشتقاقی مقوله‌ساز نوشته‌اند: «هرگاه تکواژی به مقوله‌ای بپیوندد و مقوله دستوری تکواژ تغییر یابد، بدان تکواژ اشتقاقی مقوله‌ساز گفته می‌شود.» به نظر می‌رسد به جای تکواژ دوم، باید «واژه» یا «کلمه» باشد.

ص ۲۴۸، س ۳: نوشته‌اند: «در واژه‌ها، دو تکواژ جمع یا نکره آورده نمی‌شود»؛ درحالی‌که مشکلی ندارد: مردانی در این مسابقه شرکت کردند که ورزیده و تنومند بودند.

ص ۲۴۸: در مثال‌های «ستمکار، گناهکار، بزه‌کار»، بهتر است «کار» را شبه‌وند بنامیم نه وند اشتقاقی.

ص ۲۵۰: در جدول دوم، «تندی» و «کندی» را قید دانسته‌اند؛ درحالی‌که اسم‌بودنشان مسلم است.

ص ۲۵۰: ذیل وند «بل»، «بلهوس» و «بوالکرم» نوشته‌اند؛ حال آن‌که املا صحیح این‌ها وند، همان «بل» است (دهخدا، ۱۳۳۳: مدخل بل).

ص ۲۵۲، س ۱: ذیل تکواژ «ش»، «سرمایش» و «گرمایش» هم آمده‌است؛ بدون هیچ توضیحی.

ص ۲۵۸: ذیل تفاوت حرف و واج، واج /ذ، ز، ض، ظ/ را فراموش کرده‌اند؛ ولی در همین صفحه، تعداد واج‌های زبان فارسی را ۲۳ تا دانسته‌اند که به نظر می‌رسد ۶ واج مصوت (به جز مصوت‌های مرکب) را فراموش کرده‌اند.

ص ۲۵۹: در جدول صامت‌های باواک، واج /گ/ را با حرف ۷ نشان داده‌اند که اشتباه است. از این گذشته، بهتر است در نشان دادن الفبای فونتیک از حروف کوچک استفاده شود. ص ۲۶۰: در این صفحات متأسفانه واجگاه یا محل تولید واج با نحوه تولید واج‌ها خلط شده‌است.

ص ۲۶۳: درباره مصوت مرکب و این که یک واج مرکب است یا اصلاً واج نیست و یا ترکیبی از یک مصوت و صامت است، سخنی نگفته‌اند (حق شناس و دیگران، همان: ۳۰۲-۳۰۰). ص ۲۶۵: خوب بود اشاره می‌شد در مثال‌های «فولکس»، «لوستر» و «تمبر»، ایرانیان فولکس، لوستر و تمبر می‌گویند تا مطابق با قوانین هجایی زبان فارسی درآیند.

نتیجه گیری

در این بررسی، مشخص شد که کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی» وفایی، در بخش‌هایی همچون ساختمان فعل (افعال مرکب)، حاوی مطالب خوب و مفیدی است؛ اما از چند منظر کاستی‌ها و اشکالاتی دارد که مانع از آن شده‌اند تا این اثر چنان که باید و شاید، مورد توجه قرارگیرد. این اشکالات در سه بخش مطرح شده‌اند: الف) اشکالات املائی و نگارشی که بیش از ۴۵ مورد است و وجود برخی از آن‌ها، به‌ویژه اشکالات املائی، در کتابی که عنوان دستور زبان فارسی دارد، نابخشودنی‌اند. ب) اشکالات مبنایی و توصیه‌های غیرعلمی؛ یعنی مطالبی که نویسنده در آن‌ها اظهارنظرها یا توصیه‌هایی کرده که با مبانی نظری تدوین دستور زبان فارسی سازگاری ندارند. چنان که گذشت، در این مقاله به ۲ مورد آن‌ها به‌عنوان نمونه اشاره شده‌است. ج) اشکالات علمی و تخصصی. در این بخش، بیش از ۱۱۰ اشکال و ابهام علمی و دستوری دیده می‌شود. بیشتر اشکالات، کاستی‌هایی هستند که نشان می‌دهند نویسنده در نوشتن این کتاب، از آثار پیشین به‌خوبی استفاده نکرده‌است. برخی از شواهد ارائه شده با عنوان مطلب سازگاری ندارند و بعضی از مقولات دستوری، جامع و مانع تعریف نشده‌اند و بین برخی از مطالب خلط مبحث شده‌است؛ برای مثال تفاوت شبه‌جمله با جمله و یا شبه‌جمله با اصوات به‌خوبی بیان نشده‌است. سر تعداد کلمه (شش نوع یا هفت نوع) به نتیجه قطعی نرسیده و مطالبی که درباره واج‌ها و به‌ویژه مصوت‌های مرکب باید گفته می‌شد، بیان نشده‌است. با توجه به نتایج این بررسی، پیشنهاد می‌شود نویسنده محترم، این اثر را از چند منظر مورد بازبینی قراردهد تا بتوان از آن به‌عنوان یک کتاب دستور تعلیمی در آینده استفاده کرد.

منابع

- ارژنگ، غلامرضا (۱۳۸۱). دستور زبان فارسی امروز. تهران: قطره.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۶۴). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۵). پیرامون زبان و زبان‌شناسی (مجموعه مقالات). تهران: آگه.
- پروین گنابادی، محمد (۱۳۳۹). «نقد دستور زبان فارسی دکتر عبدالرسول خیامپور». مجله راهنمای کتاب، شماره ۳: ۳۶۷ - ۳۵۵.
- حق‌شناس، علی‌محمد و دیگران (۱۳۸۰). زبان فارسی ۲ (دوم متوسطه). تهران: سازمان چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- _____ (۱۳۸۷). دستور زبان فارسی، ویژه دوره‌های کردانی و کارشناسی آموزش زبان و ادبیات فارسی تربیت معلم. تهران: انتشارات مدرسه.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۸۲). دستور زبان فارسی. تبریز: ستوده.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴). پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی (مجموعه مقالات)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه، ۱۶ جلد، تهران: دانشگاه تهران.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۵). دستور زبان فارسی. تهران: اساطیر.
- شفائی، احمد (۱۳۶۱). مبانی علمی دستور زبان فارسی. تهران: نوین.
- طباطبائی، علاءالدین (۱۳۷۶). فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طبیب‌زاده، امید (۱۳۹۱). دستور زبان فارسی بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان. تهران: مرکز.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۴). دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
- _____ (۱۳۷۵ الف). جمله و تحول آن در زبان فارسی. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۵ ب). گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۴). دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
- قریب، عبدالعظیم (۱۳۱۵). دستور زبان فارسی دوره دوم جدید (مخصوص شاگردان سال پنجم و ششم دبستان‌ها). تهران: مطبوعه مجلس

_____ نقدی بر کتاب «دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی»...

- کلباسی، ایران (۱۳۷۱). ساخت اشتقاقی واژه در زبان فارسی امروز. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی .

- مشکوه‌الدینی، مهدی (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

- _____ (۱۳۸۶). دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی. تهران: سمت .

- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۵). تاریخ زبان فارسی، ج ۲. تهران: نشر نو.

- _____ (۱۳۷۳). دستور زبان فارسی. تهران: توس .

- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۰). حرف‌های تازه در ادب فارسی. اهواز: جهاد دانشگاهی .

- _____ و غلامرضا عمرانی (۱۳۹۸). دستور زبان فارسی ۱. تهران: سمت.

- وفایی، عباسعلی (۱۳۹۰ الف)، دستور زبان فارسی. تهران: سمت.

- _____ (۱۳۹۰ ب). دستور کاربردی متن ادبی. تهران: سخن.

- _____ (۱۳۹۰ ج). جستارهایی در زبان فارسی. تهران: سخن .

- _____ (۱۳۹۱). دستور تطبیقی. تهران: سخن .

- _____ (۱۳۹۲). دستور توصیفی بر اساس واحدهای زبان فارسی. تهران: سخن.